

«معنویت» و «ولایت»

حجة الاسلام والمسلمين باقر فنّار^۱

چکیده

«معنویت»، حقیقتی آشنا و آشکار برای آدمی است، که عشق به آن، و کوشش برای وصول به حریم آن، انسان را وادار به تلاش و مجاهدت ساخته است، ولی از آن جا که عالم «معنویت» ماورای عالم مادّیت است و انتقال از این به آن، برنامه و امام لازم دارد، ناچار، «معنویت» قرین «ولایت» شده است. زیربنای «معنویت ولایی»، معرفت به مقام صاحب ولایت است، که هر کس نه از این صراط گذشت، در وادی طلب، گم گشته، به هلاکت رسید. از همین روی، در مقام اثبات و ثبوت - به دلیل عقل، نقل و تجربه - شرط انتقال به عالم ملکوتی معنویت، معرفت و تسلیم نسبت به ولایت حضرت علی مرتضیٰ علیه السلام است.

بر این اساس، «معنویت» یا به صورت «معنویت معرفتی ولایی» تحقق می‌یابد که سالکش را به «لقاء الله» می‌رساند، و یا در قالب «معنویت تصنّعی» نمود پیدا می‌کند که سالکش را در بیابان طلب به ورطه‌ی هلاکت می‌کشاند؛ گرچه ممکن است تلاشش را به اندک چیزی

شگفت‌انگیز، مثل درمان دردهای صعب‌العلاج یا پس‌گویی و پیش‌گویی و ... پاداش دهند.

واژه‌های کلیدی

معنویت، ولایت، معنویت معرفتی، معنویت تصنعی.

معنویت و ولایت

پرچم «معنویت» بر بام بلند گیتی در اهتزاز است، و جان انسان‌ها را به تماشای خود کشانده و روح بشر امروزین را مسحور نموده است؛ زیرا معنویت، هم آوای فطرت آدمی آفرینش شد. از همین رو، این حقیقت - معنویت - هر کجا یافت شود، روان هر زن و مردی در رویارویی با آن سر تعظیم فرود می‌آورد. و شگفت‌انگیز آن‌که امور پرجاذبه‌ای چون: «قدرت»، «ثروت» و «شهرت»، در مقابل آن رنگ باخته و کرنش می‌کنند؛ لذا می‌بینیم انسانهای قدرت‌پیشه و مردان ثروت‌شعار و جوانان شهوت‌مدار و زنان کرشمه‌پرداز در حریم «معنویت» زانوی ادب بر زمین می‌زنند. از همین رو، باید گفت: واژه‌ی «معنویت»، مقدس‌ترین و پرجاذبه‌ترین واژه‌ی فطرت بشری است که همه می‌توانند آن را درک کنند، ولی نمی‌توانند آن را وصف نمایند؛ چراکه برخاسته از درون آدمی است و جان آدمی ریشه در عالم ملکوت دارد و آشکار است که حقایق ماورایی را نمی‌توان در الفاظ محدود مادی گنجانند که آن حقایق بسیار بلند است و این الفاظ بسیار کوتاه؛ مگر آن‌که الفاظ اشارتی باشد بر آن حقایق بلند ملکوتی.

و آن‌گاه که واژه‌ی «معنویت» با کلمه‌ی «ولایت» قرین گردد، معنای ویژه‌ای می‌یابد که هم‌انگیزه می‌شود برای تحصیل «معنویت»، و هم راهی عملی است برای تحقق آن حقیقت، و از این رو، حقیقت و معنای

این واژه را نیز نمی‌توان در قالب الفاظ سامان داد مگر آن که واژه‌ها نشانه‌ای بر آن معانی باشند.

بر این اساس، نگارنده به حول و قوه الهی سر آن دارد که به تبیین و تفسیر «معنویت ولایی» پرداخته و مراتب و اقسام آن و راه رسیدن به آن را به رشته‌ی تحریر کشد؛ چرا که بر این اعتقاد است که معنویت حقیقی قابل دست‌یابی نیست مگر در پرتو ولایت مولای موحدان علی علیه السلام؛ و این اعتقاد به گواهی ادله‌ی عقلی و نقلی در مقام اثبات، و به تجربه‌ی مردان دین‌مدار در مقام ثبوت، با واقعیت آفرینش انطباق دارد.^۱ آنچه را که نام «معنویت» بر آن نهند و از شعاع ولایت آن حضرت خارج باشد، سراب است و تصنع، و حاصلی ندارد جز بر باد رفتن عمر.^۲

به هر حال، لازم است شروع سخن با پژوهشی کوتاه درباره‌ی واژه‌های کلیدی بحث - «معنویت»، «ولایت»، «معرفت» و «تصنع» - باشد، تا از این دریچه، آغاز انسی شود بین خواننده‌ی محترم و نویسنده‌ی بی‌بضاعت.

معنویت

این کلمه از سه جزء ترکیب شده است: ۱- «معنی» یا «معنی»؛ ۲- «یای» مشدّد «نسبت»؛ ۳- «تاء» مصدری.

در اصطلاح دانشمندان «علم نحو» این واژه را «مصدر صناعی» می‌گویند. بنابراین، اگر اصل واژه‌ی «معنویت» را «معنی» که «مصدر میمی» است بدانیم، «الف» آن که منقلب از «یاء» است به «واو» تبدیل

۱ و ۲- با امید به فضل پروردگار عالم، در ادامه‌ی این نوشتار با بیان بعضی از آن دلایل، روشن خواهد شد که «معنویت تصنعی» غیر از «معنویت ولایی» و «معرفتی» است.

می‌شود و سپس «یاء مشدّد نسبت» به آن ملحق می‌گردد، و در نتیجه، کلمه‌ی «معنوی» به وجود می‌آید. آن‌گاه «تاء» مصدری نیز به آن ملحق شده و ثمره‌ی این الحاق، ترکیب واژه‌ی «معنویّت» است. اما اگر ریشه‌ی «معنویّت» را «معنی» - مثل «مهدی» و «مرمی» - بدانیم، اسم مفعول است. در این صورت، «یاء لام الفعل» تبدیل به «واو» و «واو» اسم مفعولی آن حذف می‌گردد، و در نتیجه، واژه‌ی «مَعْنَوِيٌّ» به دست می‌آید؛ مثل «مهدوی». بعد از آن، «تاء» مصدری نیز به آن ملحق شده و ساختار کلمه‌ی «مَعْنَوِيَّت» کامل می‌شود؛ مانند؛ «مَهْدَوِيَّت»، که در این صورت، اسم مفعول به معنای «مصدر» استعمال شده است.

پس از بررسی صرفی واژه‌ی «معنویت» به معنای لغوی آن می‌پردازیم:

برای روشن شدن معنای «معنویت» ضروری است معنای آن در مرحله‌ی اول و دوم بیان شود؛ زیرا آن دو مرحله زیربنای مرحله‌ی سوم است.

معنای «معنی»: در بعضی از کتاب‌های لغوی، مثل «المنجد» و «التحقیق فی کلمات القرآن»، برای این واژه دو ماده‌ی اصلی - عنی و عنو - بیان کرده‌اند و برای هر ماده معنای ویژه‌ای را ذکر کرده‌اند، اما احمد بن فارس، تعبیر فنی‌تری را ذکر کرده، می‌نویسد:

«عنی: العین و النون و الحرف المعتل اصول ثلاثة: الاول القصد للشيء بانكماش فيه و حرص عليه، و الثاني دالّ علی خضوع و ذلّ و الثالث ظهور شيء و بروزه.»^۱

لیکن اقتضای فقه اللغه و تأمل در کلمات واژه‌شناسان عرب، ما را به این حقیقت رهنمون می‌کند که این واژه - معنی - قصد تنها را دلالت نمی‌کند؛ همان‌گونه که نمی‌توان آن را فقط به معنای خضوع و خشوع دانست. و بر ظهور و ابراز به تنهایی نیز وضع نشده است و سرّ آن این

۱- معجم مقاییس اللغه، ص ۶۷۸.

است که به حسب مبنای صحیح در کلام عرب، اشتراک معنوی وجود ندارد؛ حتی در مثل «قعد» و «جلس»^۱.

بنابراین، بین «عنی» و «قصد» تفاوت است: «عنیاً» عبارت است از آن مقصودی که پنهان است و انسان با خضوع و کرنش و حرص و ولع به دنبال آن بوده، آن را به دست آورد، که در این صورت، آن مقصد پنهانی یا خود به خود برای دیگران آشکار می‌شود و یا خود شخص آن را ابراز و اظهار می‌کند. بر این اساس، «معنی» یعنی مقصدی غیر محسوس که انسان در پی دست‌رسی به آن به کوشش و کرنش پرداخته و با تلاش به دست آورده و هنگام رسیدن به آن یا خودبه‌خود آشکار می‌شود و یا خود شخص آن را ابراز و هویدا می‌کند.^۲

به اعتبار همین نکته است که به مدلول کلام، «معنی» گفته می‌شود؛ زیرا وقتی گوینده‌ی سخن در ذهن خویش مطلبی و خواسته‌ای دارد، همّت می‌کند که آن مطلب ذهنی خویش را - که از شنونده پنهان و در نتیجه از دسترس حواس مخاطب نیز خارج است - توسط الفاظ به غیر خودش ابراز کند، آن مقصد پوشیده را که با ابزار لفظ ابراز شده، معنا می‌گویند؛ گرچه همین عملیات را به اعتبارهای گوناگون، نام‌های متعدد می‌نهند؛ مثلاً به اعتبار این که الفاظ بر آن امر ذهنی دلالت می‌کند، الفاظ

۱- در بحث الفاظ علم اصول الفقه نگارنده این مطلب را به اثبات رسانده است که الفاظ ممکن است در جنس معنی مشترک باشند اما در نوع آن اختلاف داشته باشد مثل «جلس» و «قعود» که در اصل نشستن مشترکند، اما نشستن از حالت قیام را عرب «قعود» که می‌گوید و نشستن از حالت غیر قیام را «جلس» می‌گوید. لذا نشستن بین سجدتین را «جلسة الاستراحة» می‌گوید، نه «قعود الاستراحة».

۲- پس از این - انشاء الله - خواهد آمد که امر خارق‌العاده‌ای که از انسان‌ها معنوی سر می‌زند یا با اراده و قصد ابراز است که اگر به امر حق نباشد بلکه شخص معنوی خود ابراز کند این افراد را مذمت کرده‌اند تا آنجا که گفته‌اند: «الكرامة حیض الرجال» و البته این در صورتی است که «تصنعی» نباشد. و یا بدون اراده آثار معنویت شخص ظهور می‌کند، که این‌گونه افراد معنوی دارای مراحل و مراتب هستند، که بخواست حضرت حق جل و علا در ادامه این نوشتارها خواهد آمد.

را «دال» و آن مطالب ذهنی را «مدلول» می خوانند، و به اعتبار این که مخاطب از آن الفاظ مقصد متکلم را می فهمد، آن مطالب ذهنی را «مفهوم» می نامند.

بر همین پایه، در عرف مشاهده می کنیم متکلمی که هم رتبه و یا در مرتبه ای پایین تر از مخاطب قرار گرفته، سعی می کند با کرنش و خضوع مطالب ذهنی خود را القا کند؛ یعنی سعی می کند با کمک جستن از الفاظ، همراه با خضوع و خشوع، خواسته ی ذهنی خود که از حواس مخاطب پنهان است را به مخاطب هم ردیف، یا بالاتر از خود برساند. شما می توانید هنگام سخن گفتن یک انسان معمولی با یک انسان قدرتمند یا ثروتمند این حقیقت را مشاهده کنید.

برعکس آن، وقتی است که متکلم در رتبه ای بالاتر از مخاطب قرار دارد؛ در این هنگام، می توان خضوع و کرنش را در چهره ی مخاطب دید که متواضعانه در فهم و رسیدن به معنای الفاظ چنین متکلمی می کوشد. از همین رو، می توان چنین مخاطبی را سزاوار واژه ی عبودیت یافت که در مقابل گوینده ی سخن، سر تسلیم فرود آورده است.

اکنون که تا حدودی مفهوم واژه ی «معنی» روشن شد، به توضیح مفهوم واژه ی «معنوی» می پردازیم. گفته شد که این واژه از دو جزء «معنی» و «یاء نسبت» ترکیب شده است که در علم نحو، آن را «منسوب الیه» می گویند. می دانیم که «نسبت» از عوارض ذات الاضافه است که دو طرف لازم دارد، یعنی هر «منسوب الیه» نیازمند یک «منسوب» است تا معنای «نسبت» محقق شود. مثلاً وقتی گفته می شود: «زهیر بن قین، علوی است»، زهیر «منسوب» و علوی «منسوب الیه» است؛ یعنی زهیر به حضرت علی علیه السلام منسوب است؛ به این معنا که او به ولایت آن حضرت معتقد است و از پیروان آن حضرت به شمار می رود.

بر این پایه، معنوی «منسوب‌الیه» است و آن فردی که به او نسبت «معنی» داده شده «منسوب» محسوب می‌شود؛^۱ یعنی کسی که منسوب به معنا است. به بیان دیگر، فردی که وجهی همتش مقصدی غیر محسوس است و توجهش به ماورای عالم ماده است و به مرتبه‌ای از آن دست یافته و آثار رسیدن او به آن حقایق ماورایی در رفتار و گفتار و پندار او آشکار شده، چنین فردی را «انسان معنوی» گویند؛ زیرا چنین انسانی با اوج گرفتن به آسمان «معنویت» از قید و بند این زندان خاکی رهایی یافته و عالم وسیع و بسیار گسترده‌ی ملکوت را به تماشا نشسته و آن هنگام که از قلّه‌ی بلند عالم نورانی معنوی بر این دارالظلمه‌ی دنیا می‌نگرد، حقارت ذلت و تنگی این عالم را مشاهده نموده و از دام‌ها و حيله‌های این جهانی، مثل دروغ، ظلم، کلاهبرداری، تزویر، آز، حسد، ثروت‌اندوزی، قدرت‌مداری، شهرت‌خواهی، شهوت‌پرستی، زیاده‌خواهی، ریاست‌پرستی و ... متنفر می‌شود و نورانیت آن عالم را می‌چشد و صفا و صداقت، مروت و مردانگی، عدالت و خدمت، احسان و ایثار، عفو و صبر و حلم و ... را نشانه‌ای از آن عالم نور در ظلمت-کده‌ی دنیا می‌یابد؛ لذا از آن پلشتی‌ها اجتناب و خود را به این زیبایی‌ها می‌آراید. به انسانی که در این موقعیت قرار می‌گیرد «معنوی» می‌گویند.

پیش از این گفته شد که واژه‌ی «معنویت» مصدر جعلی و صناعی است و آن‌گاه که عرب بخواهد مجموعه‌ی صفات مربوط به آن لفظ را اراده کند، آن لفظ را به مصدر جعلی و صناعی تبدیل می‌کند؛ مثلاً واژه‌ی «انسان» دلالت می‌کند بر معنای مخصوصی که عبارت است از «حیوان ناطق» - همان‌گونه که مشهور است - اما اگر عرب بخواهد تمام

ویژگی‌های انسانی را اراده کند، می‌گوید: «انسانیت»، که در این صورت، از آن معنای اول خود تهی می‌شود و باردار صفات و ویژگی‌های انسانی می‌شود. بنابراین، «انسانیت»، یعنی صفا، صمیمیت، مهربانی، شفقت، عدالت، هم‌نوع‌دوستی، عدالت، کمک به دیگران، گذشت، ایثار و ...^۱ لذا گفته می‌شود: انسانیت اقتضا می‌کند آدم دروغ نگوید، خیانت نکند؛ یعنی تمام صفات نیکو و سلب همگی صفات زشت و پلشت.

بر این پایه، باید گفت: «معنویت» یعنی تمام ویژگی‌های «معنی». به دیگر بیان، واژه‌ی «معنویت» در مقابل کلمه‌ی «مادیّت» قرار دارد و کلمه‌ی «معنی» نیز در مقابل «ماده» است. روی این حساب، «عالم معنی»، یعنی آنچه مقصد و مدلول و هدف و ماورای این جهان مادی است؛ همان‌گونه که «معنای کلام» یعنی آنچه ماورای این الفاظی است که متکلم آن را تلفظ کرده است و هدف و مقصد گوینده است که مخاطب آن را دریابد.

پس «معنویت»، به حسب مفهوم لفظی و مصدر صناعی بودنش، در مقابل امر دیگری قرار دارد؛ مثل «معنی» که در مقابل «لفظ» قرار می‌گیرد. «معنوی» یعنی منسوب به معنای لفظ، و «معنویت» یعنی تمام ویژگی‌های معنای لفظ. «معنویت»، «معنوی» و «معنی» در بحث اصلی ما نیز از این قاعده مستثنی نیست و باید در مقابل چیزی قرار داشته باشد و آن چیز «مادیّت»، «مادی» و «ماده» است.

مقصود از «معنویت» در بحث ما، «معنویت» در مقابل واژه‌هایی از قبیل «مادیّت» و «دنیویّت» و ... است. واضح است که در این صورت

۱- النحو الوافی، ج ۳، ص ۱۸۶.

«معنویت» یعنی تمام ویژگی‌های عالم ماورای این عالم ماده، مثل: پاکی، منزّه بودن، نورانی بودن، صلح و صفا، علم، شعور، خلوص، نبودن جنگ و نزاع، نبودن حرف لغو، عدم محدودیت، وسعت، قدرت و اطمینان قلب، آرامش روحی و ... در مقابل «مادیت» و «دنیویت» که جهانی است پر از حقد، کینه، نزاع، جنگ، خونریزی، پلشتی، ضعف، اضطراب، ترس، وحشت، کوچکی، بلا، درد و ...

ولایت

واژه‌ی «ولایت» از اصل «ولی» مشتق و از کلمات ذات الاضافه است که دو طرف لازم دارد. اصل معنای آن عبارت است از نزدیک بودن دو چیز با یکدیگر به گونه‌ای که چیز سومی بین آنها فاصله نشده باشد؛^۱ خواه این قرب و نزدیک بودن حسی باشد و خواه معنوی.^۲ نفس قرابت و نزدیک بودن معنای ولایت نیست، بلکه این قرب و نزدیک بودن از آن جهت است که یکی مالک و مدبّر امور دیگری باشد. به دیگر بیان، از تحقق نسبت ولایت بین دو نفر دو نسبت به وجود می‌آید: ۱- ولی؛ ۲- مولی علیه؛ که ولی، صاحب امر و مالک و مدبّر مولی علیه است؛ مثل: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا...﴾؛^۳ ولذا ولیّ در حقیقت متولیّ مولی علیه است: ﴿إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾.^۴

بر همین اساس، ابن منظور می‌گوید: «... ولیّ الیتیم الذی یلی امره و یقوم بکفایته... و الولیّ و المولیّ واحد فی کلام العرب و منه قول سیدنا:

۱- مفردات راغب، ص ۸۸۵

۲- التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱۳، ص ۲۰.

۳- بقره / ۲۵۷.

۴- اعراف / ۱۹۶.

«من كنت مولاة فعلى مولاة ای من كنت وليه ...»^۱ بنابراین، «ولایت» متوکی امور کسی شدن است.

موارد کاربرد واژه‌ی «ولایت»

این کلمه دارای کاربردهای گوناگونی است؛ مثلاً بحث ولایت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، در مقابل اهل سنت، یک بحث «کلام عقلی و نقلی» است؛ همان‌گونه که بحث از حکومت دینی در زمان غیبت حضرت حجة بن الحسن علیه السلام که از آن به «ولایت فقیه» تعبیر می‌شود، یک بحث فقهی است.

اهل معنویت، ولایت را بر معانی مختلفی اطلاق می‌کنند،^۲ اما در این نوشتار به «ولایت» فقط از سه زاویه نگریسته می‌شود:

- ۱- ولایتی که پایه‌ی اصلی برای به دست آوردن «معنویت» است؛
 - ۲- تحصیل غایت معنویت که معرفت شهودی فضایل و مناقب حضرت محمد و آل محمد علیهم السلام می‌باشد؛
 - ۳- حصول ولایت برای انسانی که حایز رتبه‌ی «معنویت» شده است.
- کرامتی که ریشه در ولایت دارد یکی از آثار معنویت معرفی است.

گوهر معنویت

«معنویت»، یعنی توجه به حقیقت درونی خود و به دست آوردن خواسته‌های آن؛ زیرا هر انسانی با هر مرام و مذهبی در موقعیت‌های ویژه‌ای به این واقعیت رسیده است که در ورای این جسم و خواسته‌هایش، واقعیتی دیگر نهفته است، با خواسته‌های متفاوت، مثل:

۱- لسان العرب، ماده‌ی «و، ل، ی».

۲- به فضل الله تبارک و تعالی تفسیر و تقسیم آن در پیش است.

صفا، صمیمیت، مروت، عدالت، مهربانی، اتکا به قدرتی بی‌نهایت، آرامش، فدا شدن در مقابل کمال مطلق، عشق و ... که در تضاد کامل با خواسته‌های حیوانی و جسمانی خویش است. مثلاً وقتی آدمی، پرخوری یا پرحرفی می‌کند در خود احساس سنگینی، کسالت، نفرت از خویشتن خویش می‌یابد، با این‌که در حقیقت خواسته‌های جسمانی و حیوانی خویش را اشباع کرده، اما این‌گونه احساسات کاشف از آن خویشتن خویش است که در پس پرده‌ی جسمانیت و حیوانیت خویش پنهان است. بر همین اساس، گویند: «پرخوری، پرحرفی و پرخواهی، پرخاری است»؛ چرا که پر خوردن و پرحرفی، خار بر روح فرو بردن است.

این چنین واقعیتی را ما با نام‌های «روح»، «انسانیت»، «عقل»، «شعور» و «فطرت» و ... می‌شناسیم که وجه تمایز انسان با دیگر موجودات عالم است و آن کسانی که آن را یافته و به خواهش‌های آن اهمیت داده و آن را احیا کرده‌اند و خواسته‌های جسمی و حیوانی خود را به مدیریت آن و انهاده‌اند، «انسانی معنوی» و «آدمی با معنویت» می‌دانیم. «معنویت» با ذات آدمی درهم آمیخته و در همه‌ی زمان‌ها و در همه‌ی انسان‌ها یا به صورت نهان و یا آشکار در بستر جامعه‌ی بشری جریان داشته و خواهد داشت؛ چرا که همزاد انسان و بلکه حقیقت انسان بر آن استوار است و همیشه متفکران و نخبگان جوامع بشری آن را مد نظر داشته و خواهند داشت و هیچ‌کسی را توان انکار آن نیست.

در دوران معاصر، یعنی اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی، در دانشگاه پیردین آمریکا، به صورت رسمی و کلاسیک به امر مهم معنویت پرداخته شد. ویلیام وست در مقاله‌ی «معنویت چیست؟» می‌گوید:

«پرفسور الکینز و گروه محقق او تصمیم گرفتند که «معنویت» را از دیدگاه انسان‌گرایی و پدیدارشناختی بررسی کنند. این پژوهشگران

درباره‌ی مفهوم معنویت از نظر افراد جامعه تعریفی را ارائه دادند که عبارت است از:

"معنویت از واژه‌ی لاتین «اسپیریتوس»^۱ به معنای «نقش زندگی» یا «روشی برای بودن و تجربه کردن» است که با آگاهی یافتن از یک بُعد غیر مادی به وجود می‌آید و ارزش‌های قابل تشخیص آن را معین می‌سازد. این ارزش‌ها به دیگران، خود، طبیعت و زندگی مربوط‌اند."^۲

به هر حال، واژه‌هایی چون «معنویت»، «روحانیت» و «عرفان»، اشاره به ارتباط بُعد پنهان و نهان این قالب جسمانی و مادی به قدرتی برتر و لایزال دارند که در جریان‌های آدمی جریان داشته و مورد قبول و باور همه‌ی انسان‌ها است؛ گرچه در چگونگی آن ارتباط و حقیقت آن قدرت لایزال و چگونگی رسیدن به آن ارتباط، اختلاف نظر وجود دارد.

اقسام معنویت

آنچه بدیهی می‌نماید این است که انسان‌ها، به ویژه آنهایی که گام در وادی «معنی» می‌نهند، به اعتبار دیدگاه، اعتقاد، هدف و روش سلوکی گوناگون‌شان، دارای مراتبی متفاوت‌اند که آنان را بر اساس این اختلاف می‌توان در دسته‌بندی‌های متمایز از یکدیگر جدا کرد؛ مثلاً می‌توان گفت انسان‌های معنوی، یا به یکی از ادیان معتقد هستند یا به هیچ مذهبی وابستگی ندارند، و در صورت دوم، یا معتقد به ماوراء الطبیعه هستند، یا به این حقیقت نیز بی‌اعتقادند، و اگر تعلق به مذهبی دارند، یا

۱-Spiritos.

۲-www.namaava.com_spiritualitg.html.

مذاهب آسمانی یهودی یا مسیحی یا مسلمان را باور دارند، یا معتقد به مذاهب غیر آسمانی هستند.

هر کدام از افراد وابسته به دسته‌بندی‌های فوق را نیز می‌توان به حسب هدف تقسیم نمود. به این بیان، هدف از سلوک معنوی، یا قرب به آن مبدأ اعلی است، یا به دست آوردن قدرت برتر از دیگر انسان‌ها و خود نمایی است. همچنین این رده‌بندی را می‌توان در مقدار زحمت و مجاهدت‌های افراد نیز عنوان کرد.

از آنجا که تحقیق و پژوهش در این وادی وسیع، کاری طاقت فرسا و خارج از حوصله‌ی عموم خوانندگان محترم است، لذا نگارنده در یک تقسیم‌بندی کلی، هدف اصلی از سلوک در گلستان معنوی را مشخص کرده و راه کارهای عملی آن را به خواست ایزد منان به رشته‌ی تحریر می‌کشد و از بیان نمودن تفاوت‌ها دریغی روا نمی‌دارد.

«معنویت» مطرح روزگاران، خصوصاً در عصر ما دو نوع است:

نوع اول: «معنویت معرفتی» که در پرتو ولایت حضرت علی امیرالمؤمنین علیه السلام قابل دست‌یابی است.

نوع دوم: «معنویت تصنعی» که خارج از شعاع ولایت آن حضرت است.

آنچه این حقیر به حول و قوه‌ی الهی بر آن تعهد می‌نماید که به حسب بضاعت مزجاة خویش به تشریح تمام جوانب آن پردازد، «معنویت معرفتی» است. در ضمن آن نیز اشاراتی به ویژگی‌های «معنویت تصنعی» و تفاوت‌های آن با «معنویت معرفتی» خواهد شد.^۱ زینبده‌ی این مقال است که ختم آن به

۱- تشریح «معنویت معرفتی» و «معنویت تصنعی» به خواست خداوند متعال در بخش‌های بعدی نوشتار و شماره‌های آتی فصلنامه‌ی اخلاق دنبال خواهد شد.

کلامی از حافظ حسین کربلایی تبریزی باشد، تا پیش در آمدی شود برای شروع در تفسیر «معنویت معرفتی»:

«مخفی نماند فیضی که از مبدأ فیاض، فیاض می‌شود، به مدینه‌ی علم حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله، نازل می‌گردد، و در آن مدینه، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است؛ به فرموده‌ی حدیث صحیح «أنا مدينة العلم و علیُّ بابها»؛ و مدینه را داخل شدن بدون در، صورتی ندارد. پس سایر اولیا و اوصیا، خواه در زمان نبی ما و خواه در دوران سایر انبیاء، فیض از آن در می‌یابند و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده: «یا علی! كنت مع الانبياء سرّاً و معي جهرّاً».

حضرت شاه قاسم انوار رحمته الله این حدیث شریف را به حلیه‌ی نظم در آورده:

با همهی انبیا آمده‌ای در خفا ظاهر با مصطفی، شاه سلامٌ علیک

هم‌چنان که هر نبی حامل نشئه‌ای از نشئات خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله است، صاحب تأیید او نیز حامل نشئه‌ای از نشئات علی علیه السلام است. و مؤید این سخن است آنچه ثعلبی - که از اکابر مفسرین است - در تفسیر خود آورده که در حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله حکایت عرش بلقیس و آوردن به یک طرفه‌العین از سبا مذکور می‌شد، حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «نیارود آن را مگر علی بن ابی طالب علیه السلام». معنی این سخن راجع به آن است که گرچه ظاهراً آصف بن برخیا آورد، اما به امداد علی بن ابی طالب بود علیه الصلوة و السلام؛ و مبدأ سلسله‌ی جمیع اولیا و عرفا و علما و صلحا و زهاد و عباد آن حضرت صلی الله علیه و آله است.

ای مصحف آیات الهی رویت
 وای سلسله‌ی اهل ولایت مویت
 سرچشمه‌ی زندگی لب دلجویت
 محراب نماز عارفان ابویت
 پس هر که را نشئه‌ای از ولایت و زهدات و عبادت و علم و عرفان و تقوی و هدی
 رسیده از آنجا رسیده و آلا فلا.^۱

منابع

^۱ - روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۱، ص ۱۳۴.

۱. قرآن کریم.

۲. علامه راغب اصفهانی (م ۴۲۵)، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق: داودی، صفوان

عدنان، چاپ اول، بیروت: الدار الشامیة، ۱۴۱۲ق.

۳. قاضی عبد النبى بن عبد الرسول الاحمد نگرى زنده به سال ۱۱۷۳، جامع العلوم

فى اصطلاحات الفنون - دستور العلماء، تصحيح: قطب الدین محمود بن غياث الدین

على الحيدر آبادى، افست، بیروت: مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، ۱۳۹۵ق.

۴. ابوالحسن احمد بن فارس بن زکریا (م ۳۹۵ق)، معجم مقاییس اللغة، تصحيح: عوض

مرعب، محمد ...، بیروت: دار احیاء التراث العربی ۱۴۲۹ق.

۵. حسن، عباس، النحو الوافی، افست، تهران: ناصر خسرو.

۶. الاسترآبادى، الشیخ رضی الدین محمد بن الحسن (م ۶۸۶ق)، شرح شافیه ابن

حاجب، تصحيح: محمد نور الحسن و ... بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۵ق.

۷. مصطفوی، حسن، التحقیق فى کلمات القرآن، طهران: وزارت ارشاد اسلامى،

۱۳۷۱ش.

۸. نمازی شاهرودی، علامه شیخ علی، مستدرک سفینه البحار، (م)

۱۴۰۵ق) قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۸ق.

۹. فخّار، باقر، سقای معرفت، چاپ دوم، اصفهان: اقیانوس معرفت، ۱۳۸۸ش.

۱۰. کربلائی تبریزی، حافظ حسین، - معروف به ابن کربلائی (م ۹۸۸ق.)،

روضات الجنان و جنات الجنان، تصحيح و تعليق: سلطان القرائى، جعفرى، تهران: بنگاه

ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴ ش.